

تحلیل مفهومی تعارضات اخلاقی

محسن بهرامی^{۱*}، احد فرامرزی قراملکی^۲

مقاله‌ی مروری

چکیده

در این مقاله، به بیان معانی متمایز «تعارض اخلاقی» (moral conflict) و «دوراهی اخلاقی» (moral dilemma) در دو سطح تشخیص و عمل به تکالیف اخلاقی توجه شده و به برخی موارد کاربرد تعارض در روان‌شناسی (تعارض انگیزه‌ها و اهداف) و جامعه‌شناسی (تعارض نقش‌ها و هنجارها) اشاره شده است. هم‌چنین، مفاهیم و قیود به‌کار رفته در دو راهی اخلاقی، به‌ویژه مفهوم «باید» و مفهوم «خلاف‌گریزناپذیر» مورد تحلیل منطقی قرار گرفته است. اگر در تعریف تعارض اخلاقی، مفهوم «باید» به «موجه بودن» و تکالیف به دلایل و ارزش‌های سنجش‌پذیر و قابل قیاس تحویل شوند، بسیاری از تعارضات ظاهری قابل حل می‌شود و تنها در صورتی که ارزش‌های مندرج در تکالیف را سنجش‌ناپذیر و غیرقابل قیاس بدانیم تخلف اخلاقی گریزناپذیر خواهد بود. در این تحقیق روشن می‌شود که چرا و چگونه حامیان امکان تحقق تعارض اخلاقی، تحت تأثیر استدلال‌های منطقی تکلیف و انتقادهای منکرین واقعی بودن آن، به منظور تأمین ویژگی‌های لازم برای یک تعارض واقعی، به‌ویژه قید خلاف‌گریزناپذیر، تعاریف متنوعی از تعارض اخلاقی ارائه نموده‌اند: تعریف طبیعی تعارض اخلاقی نشانگر وضعیتی است که در آن عامل خود را در برابر دو تکلیف اخلاقی می‌بیند در حالی که نمی‌تواند یکی را به‌خوبی دیگری انجام دهد؛ در تعریف فصلی، عامل مکلف به انجام یکی از دو کار است. در تعریف دو وجهی (مرکب از بایدها و نبایدها) عامل از جهتی باید کاری را انجام دهد و از جهت دیگر نباید همان کار را انجام دهد و در تعریف ناظر به منع، عامل نباید مرتکب هیچ یک از دو کار شود در حالی که گریزی از انجام یکی ندارد.

واژگان کلیدی: تعارض، دوراهی، خلاف‌گریزناپذیر

^۱ دانشجوی دکتری مدرسی معارف، گرایش اخلاق، دانشگاه تهران

^۲ استاد، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران

* نشانی: تهران، خیابان شهید مطهری، تقاطع خیابان شهید مفتاح، دانشکده‌ی الهیات دانشگاه تهران، گروه اخلاق حرفه‌ای، تلفن: ۰۹۱۳۳۷۲۰۵۶۶

Email: mobahrami@ut.ac.ir

مقدمه

تعارضات اخلاقی که از بحث‌برانگیزترین مسائل دهه‌های اخیر فلسفه‌ی اخلاق است، از دیرباز مورد توجه اندیشمندان بوده است. تاریخچه طرح و تشخیص این موضوع را می‌توان در آثار فیلسوفان یونانی هم‌چون سقراط، افلاطون، ارسطو و شکاکان و همچنین کتب آسمانی سراغ گرفت. در کتاب جمهوری افلاطون، سردار یونانی، عدالت^۱ را به‌عنوان راستگویی و امانت داری تعریف می‌کند. سقراط که معتقد بود با روش دیالکتیک می‌توان به حقیقت دست یافت با ارائه‌ی نمونه‌ای نشان می‌دهد که همیشه و در همه حال، برگرداندن امانت به صاحبش درست و اخلاقی نیست؛ او می‌پرسد اگر صاحب امانت سلاح خود را در حالی که از سلامت ذهنی و روانی برخوردار نیست طلب کند و بازگرداندن آن جان‌عده‌ای را به خطر اندازد آیا باید آن سلاح را باز گرداند؟! آنچه در این وضعیت با آن مواجه هستیم تعارض و درگیری میان دو هنجار اخلاقی است؛ امانت‌داری و حفظ جان دیگران از خطر. البته در نظر سقراط حفظ جان دیگران نسبت به امانت‌داری اولویت^۲ دارد.

در دوره‌ی معاصر بحث از تعارضات اخلاقی با Lemmon (۱) و Williams (۲) احیا شد و از آن پس از جهات مختلف در کانون توجه فیلسوفان اخلاق قرار گرفت و پرسش‌های مهم و جدی در اطراف آن طرح گردید، از آن جمله:

آیا تعارضات اخلاقی مفهوماً امکان تحقق منطقی دارند یا نه؟ آیا ظهور و بروز تعارضات اخلاقی نشانگر ناسازگاری منطقی یک سیستم اخلاقی است یا نه؟ (۳) بررسی راه‌های حل تعارض از دیگر موضوعات مورد توجه فیلسوفان اخلاق بوده است (۴). برخی مانند Mc Connell (۵) و Conee (۶) در مخالفت با امکان تحقق مفهومی آن و ناسازگاری آن با

اصول منطق تکلیف، و برخی مانند Roger (۸) در موافقت با امکان تحقق مفهومی آن و انکار اصول منطق تکلیف مقالاتی نوشتند و برخی نیز در صدد تمایز بین تعارضات واقعی و پنداری شدند (۹).

با عنایت به استدلال‌هایی که با تکیه بر اصول منطق تکلیف علیه امکان تعارض اخلاقی صورت گرفت، به‌دست دادن تعریف مورد قبول مخالفان به‌صورت یک مشکل جدی برای موافقان در آمد. حامیان واقعی بودن تعارضات اخلاقی برای تأمین ویژگی‌های لازم جهت تعارض‌آمیز بودن آن‌ها و رهایی از چنگال استدلال‌های منطقی مخالفان امکان تحقق آن‌ها، تعاریف متنوع و متفاوتی به‌دست داده‌اند (۱۰) که در این مقاله به آن توجه شده است.

تعریف لفظی

واژه‌ی تعارض اخلاقی در برابر دو واژه‌ی (MC= moral conflict) و (MD =moral dilemma) در زبان انگلیسی قرار می‌گیرد که از حیث شمول، سعه و ضیق مصادیق اولی اعم از دومی است (عموم و خصوص مطلق). برای نشان دادن تمایز این دو، از واژه‌های «تنگنا»، «بن‌بست» و «دوراهه»، با وصف اخلاقی، برای اشاره به مفهوم اخص استفاده می‌شود. از آن‌جا که در تمامی مواردی که دوراهه‌ی اخلاقی خوانده شده است، انتخاب عامل به دو گزینه محدود نمی‌شود (apparent moral dilemma) «تنگنای اخلاقی»، مناسب‌تر است اما چون کاربرد «دوراهه» رایج‌تر و مأنوس‌تر است، در این مقاله از آن برای اشاره به (dilemma) بهره می‌گیریم.

کاربرد

مسئله‌ی تعارض^۳ علاوه بر فلسفه‌ی اخلاق در علومی هم‌چون اصول فقه، حقوق، روانشناسی، جامعه‌شناسی و مدیریت مطرح می‌شود و هر کدام از منظرهای متفاوت به آن نگرینسته‌اند. ما به اختصار و اجمال تنها به کاربرد آن در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی اشاره می‌نماییم:

¹ Justice

² Priority

³ Conflict

تعارض در روان‌شناسی

در روان‌شناسی تعارض عبارت از یک حالت هیجانی منفی است که به علت ناتوانی در انتخاب دست کم یکی از دو طرف سازگار و ناسازگار به وجود می‌آید.

یکی از مباحث مورد علاقه‌ی روان‌شناسان بررسی علل ناکامی است، احساسی که وقتی به انسان دست می‌دهد که از راه رسیدن به یک هدف مطلوب باز می‌ماند یا دستیابی به آن، به تأخیر می‌افتد. مهم‌ترین عوامل ناکامی عبارتند از:

- تعارض بین دو انگیزه‌ی متضاد: مثل وضعیت داوطلبی که نمرات لازم برای ورود به دانشکده‌ی پزشکی را بیاورد و نتواند عنوان یک ورزشکار برجسته را برای خود کسب نماید.
- تعارض هنگامی که با یک انگیزه‌ی معین در برابر گزینه‌های متعدد قرار می‌گیریم: وقتی امکان تحصیل در چند دانشگاه وجود داشته باشد، گزینش به صورت یک موقعیت تعارض‌انگیز در می‌آید.
- تعارض بین یک انگیزه و ضابطه‌های درونی و اخلاقی آدمی: مثل تعارض خواسته‌های جنسی انسان با ضوابطی که خود برای رفتار اجتماعی قائل است.
- تعارض ناشی از داشتن هدف‌های دو وجهی (خوشایند و ناخوشایند):

در بیش‌تر تعارض‌ها به هدف‌هایی بر می‌خوریم که هم خوشایندند و هم ناخوشایند. شیرینی خوشمزه است، اما آدم را چاق می‌کند. اگر آخر هفته به اسکی بپردازیم البته کار خوشایندی است، اما از دست رفتن فرصت مطالعه، خود چیز اضطراب‌آوری است. هدف‌هایی که هم خواستنی هستند هم نخواستنی در آدمی یک نگرش دو سوگرا ایجاد می‌کنند (۱۱). در روان‌شناسی Lewin که به روان‌شناسی برداری معروف است، رفتار نتیجه یا برآیند جنبه‌های جاذب و دافع موقعیتی است که فرد آن را تجربه می‌کند. روشن است که آنچه یک شخص را جذب می‌کند ممکن است دیگری را دفع کند.

ضمن این‌که مقدار و شدت این جذب یا دفع برای اشخاص مختلف متفاوت است؛ در برخی مواقع برآیند این نیروهای جاذب یا دافع به گونه‌ای است که مانع تصمیم‌گیری فرد و سبب بلا تکلیفی (تعارض) می‌شود. این وضع هنگامی پیش می‌آید که فرد بر سر دو راهی انتخاب، بین دو گزینه قرار گرفته باشد که به سه صورت متصور است:

- تعارض گرایش - گرایش^۱
- تعارض گرایش - اجتناب^۲
- تعارض اجتناب - اجتناب^۳

تعارض گرایش - گرایش: در این نوع تعارض شخص بین دو گزینه قرار می‌گیرد که جاذبه‌ی هر دو یکسان است. اگر دو گزینه به یک اندازه جاذب نباشند، تعارضی به وجود نمی‌آید، هر چه قدرت جذب یک طرف بیش‌تر باشد، فرد را به طرف خود می‌کشاند. برای مثال، مردی که قصد ازدواج دارد و نمی‌تواند تصمیم بگیرد کدام یک از دو گزینه‌ی پیشنهادی را انتخاب نماید زیرا هر دو، جاذبه‌هایی دارند که برآیند آن‌ها یکسان است.

تعارض اجتناب - اجتناب: در این نوع تعارض، هر دو گزینه به یک اندازه غیر جاذب یا دافع هستند اما فرد خود را ناچار به انتخاب یکی می‌داند، مثلاً جوانی که نمی‌خواهد مانند دوستان و همسالانش، عابری را که از کوچه می‌گذرد اذیت کند، چون از عواقب این کار می‌ترسد و نمی‌خواهد قانون شکنی نماید، ولی در عین حال نمی‌خواهد دوستانش او را جوجه یا بچه ننه بخوانند.

تعارض گرایش - اجتناب: در این نوع تعارض شخص بین دو گزینه قرار گرفته که هر کدام دارای جاذبه و دافعه‌اند و برآیند هر دو گزینه برابر است. یا با یک گزینه مواجه است که دارای جاذبه‌ها و دافعه‌های یکسانی است. چتر بازی را در نظر بگیریم که برای بار اول می‌خواهد از هواپیما پرش کند، ولی هر چه موقع پریدن نزدیک‌تر می‌شود بر ترس و تردید او

^۱ Approach-approach conflict

^۲ Approach-avoidance conflict

^۳ Avoidance-avoidance conflict

افزوده می‌شود.» (۱۱).

تعارض در جامعه‌شناسی

در جامعه‌شناسی از تعارض نقش‌ها و تعارض هنجارها بحث می‌شود که به لحاظ موضوعی با آنچه در اخلاق بحث می‌شود مشترک است.

تعارض نقش‌ها: «فردی که نقش‌های متعددی به عهده داشته باشد که هرکدام مستلزم رفتاری متناسب با خود است احتمال می‌رود که این نقش‌ها با یکدیگر در تعارض باشند^۱ و در نتیجه مانع تصمیم‌گیری شده و فرد را دچار بی‌سامانی کنند. هم‌چنین، احتمال دارد که فرد حتی در ایفای یک نقش نیز دچار تعارض شود.» (۱۲).

تعارض هنجارها: «به‌خاطر عضویت در گروه‌های گوناگون که ویژگی زندگی در یک جامعه‌ی صنعتی و شهری به شمار می‌آید، از افراد انتظار می‌رود که با هنجارهای گوناگون خود را وفق دهند، در حالی که برخی از این هنجارها ممکن است با هنجارهای دیگر تعارض داشته باشد، در چنین موقعیتی مکانیسم‌های نظارت اجتماعی موقتاً دستخوش آشفتگی می‌شوند» (۱۲).

تعریف و تحلیل مفهوم تعارض اخلاقی^۳

مسأله‌ی تعارض در قلمرو اخلاق، اغلب در دو سطح مورد توجه قرار می‌گیرد:

در مقام ارزش داوری و تشخیص تکالیف اخلاقی (تعارض فضایل)

یکی از ویژگی‌های انسان قدرت انتخاب و اختیار اوست. از پس هر انتخابی، معیار و ملاکی است که صرف‌نظر از این‌که از چه منبع و مأخذی گرفته شده‌اند، عقل، شرع، یا عرف درستی آن‌گزینه‌ش را تجویز می‌نماید و انسان در مقام داوری در مورد رفتار دیگران یا توصیه و هدایت، از همین معیارها بهره می‌گیرد. با توسعه و گسترش حاجات و نیازها و ابعاد زندگی، بر دامنه‌ی این شاخص‌ها نیز افزوده شده است؛

تکثر این ملاک‌ها در محیط‌ها و شرایط متفاوت، نظام‌های ارزشی متنوعی را به‌دنبال داشته است (نسبی‌گرایی توصیفی) که در درون و بیرون خود برای توجیه و سنجش رفتار یا موضوعات، با معضلاتی روبه‌رو شده است. تجربیات بشری و اخلاقی ما پر از پارادکس‌ها، تعارضات و تنگناهای داوری‌ناپذیر اخلاقی است که اغلب آدمیان صرف‌نظر از مکتب و آیین اخلاقی‌شان آن را تجربه کرده‌اند که در آن‌ها خود را بر سر دو یا چند راهی دیده و دچار نوعی حیرت، سردرگمی، بلاتکلیفی در تشخیص و عمل به وظیفه و انجام آن شده‌اند، زیرا گزینه‌های ما همیشه بین یک امر خوب یا بد ساده و داوری‌پذیر روشن نیست، بلکه گاهی انتخاب بین خوب و خوب یا دو بد یا دو چیز کم‌تر بد است که داوری در مورد آن‌ها آسان نیست، بلکه به زعم برخی آن‌چه غلبه دارد این‌گونه موارد حیرت‌زاست و نمونه‌های داوری‌پذیر اخلاقی بسیار اندکند (۱۳). تاریخ فلسفه که باید تحلیل آشفته‌گی‌ها و معماهای زندگی را فراهم نماید، مسائلی به این اندازه تازه و آزاردهنده ندارد. این‌ها پرسش‌هایی‌اند که یا فلاسفه به آن پاسخ نمی‌دهند یا جواب‌هایی که به‌نحو ریشه‌ای متفاوتند برای آن فراهم می‌کنند.

این‌گونه تعارض‌ها در همه‌ی سطوح زندگی شخصی، شغلی و حرفه‌ای، سازمانی و روابط بین‌الملل و حتی رابطه‌ی انسان با خدا رخ می‌نماید، زیرا در همه‌ی این سطوح نیاز به تصمیم‌گیری و انتخاب است و در هر انتخابی نیاز به ارزش داوری و تشخیص درستی و اخلاقی بودن آن است و همواره تصمیم‌ها و انتخاب‌ها در مورد موضوعات یا اقدامات یک وجهی و ساده نیست. در بسیاری موارد، موضوع یا رفتار چند ضلعی و چندوجهی است و مشمول عناوین متعدد اخلاقی می‌گردد، و عملی که از یک جهت اخلاقی و مجاز است از جهت دیگر غیراخلاقی و نارواست، هم‌چنان که از لحاظ فقهی نیز گاه عملی از یک حیث جایز است و از حیث دیگر حرام؛ مثل نماز در زمین غضبی که با عنوان این‌که غضب است حرام است ولی به‌عنوان این‌که نماز است واجب است.

¹ Conflict of roles

² Conflict of norms

³ Moral conflict

اخلاقاً مجاز است؟ با چه معیاری این سنجش صورت می‌گیرد؟ فیلسوفان برای تشخیص موارد جواز و توجیه آن قواعدی موسوم به: *The principle of double effect* یا دکتترین آثار دوگانه را، که به اختصار "DDE" می‌خوانند، طرح کرده‌اند. این قواعد عبارتند از:

- خوبی یا لاقل خنثی بودن طبیعت و نفس عمل.
- قصد عامل، خواه به‌عنوان وسیله، و خواه به‌عنوان هدف، تحقق نتایج خوب باشد نه نتایج بد.
- آثار و پیامدهای (مستقیم و غیر مستقیم) خوب عمل، بر آثار بد آن به‌اندازه‌ای غلبه داشته باشد که انجام آن را موجه نماید.

از آن‌جا که اخلاق مشتمل بر معیارهایی برای تعیین درست از نادرست است این معیارها علاوه بر این‌که ممکن است تعارض‌هایی ظاهری^۲ در قلمرو خود اخلاق پدید آورند، چه بسا با معیارهای مندرج در دیدگاه‌های دیگر، هم‌چون باورهای عرفی یا الزامات قانونی و مقررات سازمانی متعارض باشند^۳ (۱۴). در چنین مواضعی، تشخیص وظیفه سهل و آسان نیست، زیرا چیزی که به یک دلیل درست به‌نظر می‌رسد، به‌دلیل دیگر نادرست است. بلا تکلیفی اخلاقی^۴ نتیجه‌ی طبیعی چنین وضعیتی و از جمله مهم‌ترین موانع تصمیم‌گیری و عملکرد اخلاقی است (۱۵).

در مقام عمل به تکالیف و مسؤولیت‌های اخلاقی (تعارض و تراحم فرائض)

علاوه بر تعارض در مقام تشخیص وظیفه و انتخاب گزینه‌ی مطلوب که مسأله‌ای معرفتی است^۵، در مقام عمل نیز گاهی تکالیف اخلاقی یک عامل در تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرند^۶ یا انجام وظیفه از سوی دو یا چند عامل معارض و مزاحم یکدیگر می‌شود.^۷

فردی که برخوردار از بیمه‌ی تأمین اجتماعی نیست و امکان مراقبت از خانواده و تأمین حداقلی آن‌ها را جز از طریق نامشروع ندارد، چه باید انجام دهد تا افراد تحت تکفلش نمیرند؟ آیا برای حفظ جان خانواده‌اش مجاز به کارهای نامشروع است؟ یا در هر صورت نباید از طرق نامشروع تأمین معاش کند و مرگ بر او گوار است؟! در این‌گونه موارد که حق حیات فرد با حقوق اجتماعی دیگران مثل حق مالکیت در تعارض قرار می‌گیرد، اخلاق چگونه داوری می‌نماید و عمل انجام شده را مشمول کدام عنوان می‌داند؟ فقه چگونه حکم می‌کند؟

در بعضی موارد آثار و پیامدهای یک عمل متعدد و چند سویه است و مشمول احکام مختلف می‌گردد که بعضاً رعایت یکی مستلزم نقض دیگری است. گاهی عملی که اخلاقاً مجاز است، مثل کاهش درد یک بیمار لاعلاج و در آستانه‌ی مرگ، دارای پیامدهای ناروای اخلاقی هم‌چون میراندن یا کشته شدن بیمار، درگیری خویشاوندان نزدیک بیمار و پزشکان با مشکلات قانونی و اجتماعی است؛ برعکس، گاهی عملی اخلاقاً نارواست ولی دارای آثار و پیامدهای مثبتی است. در این‌گونه موارد، تعارض دو روی‌آورد وظیفه‌گرایانه و غایت‌گرایانه قابل ملاحظه است؛ استفاده از مواد مخدر برای کاهش یا تسکین درد، دروغ مصلحت‌آمیز، بمب‌باران مناطق غیر نظامی برای پیروزی در یک جنگ مشروع، شکنجه و ترور مخالفان و معاندان یک حکومت مشروع، تولید واکسنی که علاوه بر نجات جان برخی، موجب مرگ برخی دیگر از بیماران می‌گردد، آزمایشات پزشکی بر روی دام یا انسان به منظور کشف آثار دارو، احداث کارخانه‌های بزرگ صنعتی، سدها، جاده‌ها و... که آثار نامطلوب و مخرب زیست محیطی به‌دنبال دارند، دادن رشوه برای رسیدن به حق خود، اعمال تحریم به منظور تغییر رفتار دولت‌ها که سبب بروز مشکلات برای ملت‌ها می‌شود، نمونه‌هایی از این‌گونه اعمالند که دارای آثار دوگانه‌اند^۱. پرسش این است که آیا انجام چنین اعمالی

¹ Double effect

² Apparent moral dilemma

³ Moral conflict

⁴ Indeterminacy

⁵ Epistemic conflict

⁶ Ontological conflict

⁷ Interpersonal conflict

است. [به‌ویژه اگر همان‌طور که بعداً ذکر خواهد شد، تکالیف قابل تحویل به ارزش‌ها نباشند]. اما در مقام تشخیص و داوری همیشه انتخاب یک گزینه مستلزم تخلف اخلاقی نیست، در این مقام نشانه‌ی دیگر یعنی بلا تکلیفی اخلاقی کاملاً نمایان است.

پیش از تعریف این شکل از تعارض اخلاقی، مناسب است مختصری درباره‌ی مفهوم قیاس ذوالحدین یا همان dilemma توضیح دهیم. منطق‌دانان در ذیل بحث از قیاس، نوع خاصی از قیاس را ذکر می‌کنند که به آن قیاس ذوالحدین یا ذوالقرنین می‌گویند که از اقسام قیاس‌های مرکب یا بهتر بگوییم یک نوع قیاس مضاعف است یعنی از دو قیاس تشکیل شده که هر دو عیناً به یک نتیجه منجر می‌شود. قالب و فرمول این قیاس آن است که نخست می‌گویند امر دایر بین دو امر است و در هر صورت نتیجه یکی است (۱۶). لذا در مواردی که عامل در وضعیت انتخاب هر یک از این دو جزء باشد (در صورتی که آن دو جزء، تکالیف اخلاقی باشند) یک نتیجه بیش‌تر ندارد و آن ترک وظیفه و تخلف اخلاقی است. برای انکار این‌گونه استدلال‌ها یا باید صدق یکی از مقدمات آن مورد انکار قرار گیرد یا انحصار تقسیم به دو قسم مورد تردید قرار گیرد و یا با استدلالی مشابه آن را رد کرد که مجال طرح آن در این مختصر نمی‌گنجد. این قسم از قیاس به لحاظ ماده و محتوا، به دو قسم متمایز تقسیم می‌شود (۴):

- تعارضات واقعی یا توصیفی^۳
- تعارضات عملی یا کاربردی^۴

تعارضات توصیفی حاوی مقدمات و احکام ارزشی نیست و تنها به توصیف و بیان واقعیت می‌پردازد نه وضعیت عامل در انتخاب یک گزینه، شکل منطقی این‌گونه تعارضات بدین صورت است:

$$(۱) \quad P \text{ یا } Q$$

$$(۲) \quad \text{اگر } P \text{ آنگاه } R$$

بهره برداری از منابع طبیعی که مستلزم تصرف بشر در طبیعت و تخریب و آلوده ساختن محیط زیست است موجب نزاحم و تعارض منافع نسل حاضر و نسل‌های آینده و حقوق سایر مخلوقات، از آن جمله گیاهان و حیوانات می‌گردد؛ جواز یا عدم جواز سقط جنین ناخواسته^۱ در کشورهایی که دارای جمعیت مسن زیاد یا کثرت جمعیت جوان هستند مسأله‌ای است از یک‌سو خانوادگی و از سوی دیگر اجتماعی و ملی و از جهت دیگر برای جامعه‌ی پزشکی که به‌نحوی عامل انجام آنند معضلی صنفی و حرفه‌ای است. آسان‌میری^۲ یعنی کشتن/میراندن بی‌درد بیماران لاعلاج که از نظر علمی بهبودی آنها ممکن نیست و ادامه‌ی زندگی نیز برای خودشان و برای دیگران زجرآور است و مسأله‌ی شبیه‌سازی از جمله موارد دیگری‌اند که حقوق و تکالیف اطراف مسأله با یکدیگر تداخل و تعارض پیدا می‌کند.

بنابراین، تعارض اخلاقی در معنای اعم آن، در برگرفته‌ی هر گونه ناسازگاری بین انگیزه‌ها و تمایلات، آرمان‌ها، اهداف، روش‌های تربیتی، ارزش‌ها و الزامات، در مقام ارزش داوری و عمل به تکالیف و مسؤولیت‌های اخلاقی است.

پرسش‌های اساسی در این قلمرو عبارتند از: در جامعه‌ای که تنوع نظام‌های ارزشی وجود دارد چگونه باید زندگی کرد؟ هنگام تعارض موازین اخلاقی با معیارهای قانونی و حقوقی چه باید کرد؟ آیا نادیده گرفتن مقررات در مواردی که تنگناهای قانونی اجازه و امکان حفظ حقوق افراد را نمی‌دهد، اخلاقاً مجاز است؟ توجیه اخلاقی برای این‌گزینه‌ها چیست؟

تعریف و تحلیل دوره‌های اخلاقی

(Moral dilemma)

تعارضات اخلاقی در شکل حاد خود به‌صورت دو گزینه‌ی غیر قابل جمع یا غیر قابل حل در آمده که انتخاب هر یک پیامدهای ناخوشایندی برای عامل دارد. این وضعیت بیش‌تر، هنگام تعارض تکالیف اخلاقی پیش می‌آید که انجام یک وظیفه مستلزم ترک وظیفه‌ی دیگر و تخلف اخلاقی

³ Factual dilemma

⁴ Practical dilemma

¹ Abortion

² Euthanasia

مقدمه‌ی قیاس توصیه‌ای و اخلاقی قرار داد و از آن نتیجه‌ای اخلاقی گرفت:

(۱) آن کتاب‌ها یا غیر ضروری یا بی‌فایده‌اند.
(۲) اگر آن کتاب‌ها غیر ضروری‌اند، اخلاقاً باید سوخته شوند.

(۳) اگر آن کتاب‌ها بی‌فایده‌اند اخلاقاً باید سوخته شوند.
(۴) پس آن کتاب‌ها اخلاقاً باید سوخته شوند.

با این مقدمه به تعاریف گوناگونی که از تعارض اخلاقی صورت گرفته است می‌پردازیم، این تعاریف وضعیتی را ترسیم می‌نمایند که در آن عامل به هنگام انجام تکالیف اخلاقی با آن مواجه می‌شود.

تعاریف دوراهی اخلاقی (Moral dilemma)

تعریف طبیعی

در اخلاق هنجاری و دستوری^۱ تعارض اخلاقی، موقعیتی است که عامل باید دو یا چند تکلیف را انجام دهد اما نمی‌تواند یکی را به‌خوبی دیگری انجام دهد. لذا، انتخاب و انجام هر کدام ظاهراً به نقض دیگری و ارتکاب خلاف اخلاق می‌انجامد. در این تعریف که آن را تعریف طبیعی نامیده‌اند (۱۰)، دو قید قابل تأمل است، نخست قید «باید» و دیگری قید خلاف‌گریزناپذیر^۲. تحلیل مفهومی این دو قید مشکلات منطقی را برای حامیان امکان تعارض اخلاقی ایجاد کرده است. به‌نحوی که تحلیل قید اول و مفاهیم مندرج در آن، در ترکیب با دیگر اصول منطق تکلیف، مستلزم نتایج تناقض آمیزی برای آنانی که این تحلیل و اصول منطق تکلیف را بپذیرند، می‌باشد. تحلیل قید دوم نشان می‌دهد که ارتکاب خلاف تنها در مواردی خاص‌گریزناپذیر است. این مشکلات منطقی، حامیان امکان تعارض را وادار به دادن تعاریف متفاوت و متنوعی از تعارض اخلاقی کرده است. ما نخست به تحلیل منطقی قیود به کار رفته در تعریف دوراهی اخلاقی می‌پردازیم و سپس تعاریف پیشنهاد شده برای خلاصی از

(۳) اگر Q نگاه S

(۴) یا R یا S

مثال معروف برای آن، استدلال خلیفه‌ی دوم در پاسخ به استفتای عمرو بن‌عاص فاتح مصر در مورد کتابخانه‌ی اسکندریه است:

(۱) یا آن کتاب‌ها موافق قرآن‌اند یا مخالف آن

(۲) اگر موافق با قرآن‌اند پس غیر ضروری‌اند

(۳) اگر مخالف با قرآن‌اند پس بی‌فایده‌اند

(۴) بنابراین آن کتاب‌ها یا غیر ضروری یا بی‌فایده‌اند.

تعارضات عملی یا کاربردی که در آن عامل باید بین دو گزینه‌ی مانع‌الجمع یکی را برگزیند، خود به دو قسم اخلاقی و غیر اخلاقی تقسیم می‌شود که در صورت اخلاقی بودن، حاوی احکام الزامی و ارزشی است، شکل منطقی آن به‌صورت زیر است:

(۱) او یا W را انجام می‌دهد یا X را

(۲) اگر W را انجام دهد، مستلزم انجام Y خواهد بود.

(۳) اگر X را انجام دهد، مستلزم انجام Z خواهد بود.

(۴) او یا Y را انجام خواهد داد یا Z را

همه‌ی کسانی که در نظام‌های سیاسی بسته و استبدادی بخواهند به تعهدات اخلاقی خود در عرصه‌ی مدیریت یا سیاست عمل کنند، در برخی مواقع انجام این تعهدات را معارض با تعهدات اخلاقی خود نسبت به خانواده و بستگان خود می‌یابند. وضعیت فردی را در نظر بگیریم که در استخدام دولت است اما مواضع سیاسی خلاف آن دولت دارد، این مواضع، آینده‌ی شغلی و امنیت خانوادگی او را در خطر می‌اندازد. او خود را بر سر یک دو راهی می‌بیند: یا باید به تعهدات سیاسی‌اش پایبند باشد و از آزادی دفاع کند یا به امنیت شغلی و خانوادگی‌اش بیندیشد و در هر صورت مطابق استدلال پیش‌گفته، ترک وظیفه و ارتکاب خلاف اخلاق‌گریزناپذیر است.

تعارضات توصیفی و عملی قابل ترکیب با یکدیگراند، هم‌چنان‌که که خلیفه‌ی دوم نتیجه‌ی استدلال توصیفی خود را

¹ Moral imperatives

² Ought to

³ Inescapable wrongdoing

مشکلات منطقی را مورد توجه و بررسی قرار می‌دهیم:

تحلیل قید باید (Ought to)

با تحلیل قید نخست، یعنی مفهوم «باید» (conceptual analysis of ought) معلوم می‌شود که مفهوم «باید» متضمن دو مفهوم دیگر است؛ نخست آن‌که، دلیل کافی و موجه بر جواز مأمور^۱ وجود دارد. دیگر آن‌که، انجام هر کار دیگری که منافی و مناقض آن باشد ناموجه و ممنوع است. به دیگر سخن، مفهوم الزام در بردارنده‌ی مفهوم توجیه و جواز است. این مفهوم از «باید»، به منزله‌ی سنگ بنا و اصل موضوع^۱ منطق تکلیف^۲ است و سایر اصول این منطق، مشتق از این اصل و مبین آنند.

بر اساس این تحلیل، دو گونه تعریف از دوراهه‌ی اخلاقی می‌توان داشت:

- تعریف بر حسب باید (تعارض تکلیف).
- تعریف بر حسب دلیل (تعارض ارزش‌های توجیه‌کننده‌ی تکلیف).

در تعریف بر حسب «باید» چرایی تکلیف مورد توجه نیست و صرفاً انجام آن‌ها مورد نظر است. اما در تعریف بر حسب «دلیل»، چرایی و توجیه منطقی انجام آن تکلیف نیز مورد توجه است؛ در این روی‌آورد، تعارض اخلاقی موقعیتی است که در آن عامل خود را بر سر انتخاب دو یا چند تکلیف و مسؤولیت می‌بیند، به نحوی که دلیل موجه اخلاقی برای هر دو (یا همه‌ی) آن‌ها دارد اما انجام هر دو (یا همه‌ی) آن‌ها غیرممکن می‌نماید و به ناچار، انتخاب و انجام هر یک از اطراف تکلیف به نقض دیگری و ارتکاب خلاف اخلاق می‌انجامد (۱۷).

تحلیل قید خلاف گریزناپذیر

(Inescapable wrongdoing)

در تعریف دوراهه‌ی اخلاقی علاوه بر مفهوم «باید» که مورد تحلیل قرار گرفت، مفهوم «خلاف گریزناپذیر» اهمیت بیش‌تری دارد، زیرا قید نخست و به‌ویژه مفهوم جواز و موجه بودن تحت آن، به‌وضوح آن تعریف را تناقض‌آمیز نمی‌کند، اما قید دوم به‌راستی، وضعیت را تناقض‌آمیز می‌کند زیرا شرط انجام هر یک از تکالیف عدم انجام دیگری است؛ بدین لحاظ، دوراهه‌های اخلاقی را پارادکس‌های اخلاقی^۳ نیز نامیده‌اند.

اگر در تعریف «دوراهه» توجه و تأکید بر «باید» باشد، ظاهراً ارتکاب خلاف اخلاقی گریزناپذیر است چون عامل نمی‌تواند هر دو تکلیف را با هم انجام دهد و انجام یکی مستلزم ترک دیگری است. اما اگر در تعریف تعارض توجه به «دلیل» باشد ارتکاب خلاف، امری همیشگی و گریزناپذیر نیست و تنها در حالتی خاص، چنین خواهد بود، زیرا به هنگام بروز تعارض تکالیف، دو حالت متصور است: نخست آن‌که دلایل دو تکلیف قابل مقایسه با یکدیگر و سنجش‌پذیر^۴ باشند. دیگر آن‌که، این دلایل سنجش‌ناپذیر و غیرقابل مقایسه^۵ باشند. در صورت سنجش‌پذیر بودن دلایل و ارزش‌ها، دو فرض متصور است:

یکی این‌که دلایل انجام یک تکلیف بر دیگری بچربد و آن را مغلوب کند^۶ که در این صورت عمل بر طبق یک دلیل غالب و راجح، غیر اخلاقی به‌نظر نمی‌رسد، مگر در نظر کسی که قائل است عمل بر طبق یک دلیل مغلوب و مرجوح به اندازه‌ی عمل بر طبق دلیل غالب درست است! که این برخلاف برداشت متعارف است.

فرض دیگر آن‌که دلایل هر دو طرف از هر حیث هم وزن و برابر باشند، در این صورت هیچ‌کس انکار نخواهد کرد که چنین امری، خیلی کم و بلکه نادر است و موارد محدود و

³ Ethical paradox

⁴ Commensurable

⁵ Incommensurable

⁶ Override

¹ Axiom

² Deontic logic

این تعریف پرداخته‌اند که بر اساس آن، دوراهی اخلاقی وضعیتی است که در آن، عامل نه تنها، اخلاقاً «باید» دو تکلیف («الف» و «ب») را انجام دهد، بلکه «نباید» آن دو را انجام دهد. اما این تعریف ظاهراً تناقض آمیز است (۱۰).

برای رفع این تناقض، یک راه این است که به پیشنهاد Dancy (۱۸) وضعیت را دارای دو رویه یا دو وجه بدانیم که بر طبق یک وجه آن عامل باید «الف» را انجام دهد و نباید «ب» را انجام دهد و بر طبق وجه دیگر باید «ب» را انجام دهد و نباید «الف» را انجام دهد، پس دوراهی اخلاقی وضعیتی است که دو وجه دارد و در هر وجه آن دو جنبه‌ی ایجابی و سلبی وجود دارد که عامل هم زمان با آن مواجه است. مطابق این تعریف ارتکاب خلاف اخلاق، گریز ناپذیر است زیرا او هر کدام از تکالیف «الف» یا «ب» را انجام دهد، مرتکب کاری شده است که «نباید» انجام می‌داد.

تعریف ناظر به منع از دوراهه (نبایدها)

همان‌طور که گفته شد، تعریف دو وجهی از دوراهه، مرکب از «بایدها» و «نبایدها» است. این ویژگی باعث برخی برداشتهای متفاوت از آن شده است. افزون بر این، وجود تعارض بین تکالیف ایجابی از سوی مخالفان واقعی بودن دوراهه مورد انکار قرار گرفته است و استدلال‌های منطقی علیه آن انجام شده است تا آن‌جا که برخی هم‌چون Vallentyne (۱۹)، می‌پذیرد که دلایل علیه امکان دوراهه‌های ایجابی^۱ قوی‌تر از دلایل علیه تعارض نواهی^۲ و آنچه او تعارضات شبه‌ایجابی^۳ می‌خواند، است و لذا تعارضات ایجابی بر خلاف تعارضات شبه‌ایجابی و تعارض نواهی امکان تحقق ندارند.

از این‌رو، برخی از طرفداران واقعی بودن دوراهه‌های اخلاقی هم‌چون Greenspan (۲۰) ترجیح داده‌اند که تعریف تعارض را در قالب «نبایدها» مطرح نمایند. بر این اساس، تعارض اخلاقی در بردارنده‌ی مواردی است که در آن همه‌ی

معینی را در بر می‌گیرد که در این‌گونه موارد نیز اصل تخییر جاری می‌شود و عامل هر طرف را برگزیند، مشکل بتوان او را به ارتکاب خلاف اخلاق متهم ساخت زیرا ترک یک تکلیف بهتر از ترک دو تکلیف است.

تعریف منفصله

بر اساس تفسیر دیگری که از قید خلاف اجتناب‌ناپذیر صورت گرفته است، در مواردی که دلایل توجیه‌کننده‌ی هر یک از اطراف تعارض سنجش‌پذیر اما برابر است، تعریف درست دوراهی اخلاقی این است که آن را به صورت قضیه‌ی منفصله‌ای بیان کنیم که در آن عامل اخلاقاً ملزم است یا «الف» را انجام دهد یا «ب» را، در حالی که نمی‌تواند هر دو را انجام دهد. به عبارت دیگر، در چنین وضعیتی، عامل از میان دو تکلیف یکی را باید انجام دهد که هر کدام را برگزیند چون بر اساس دلیل غیر مغلوب عمل کرده است، خلاف اخلاقی مرتکب نشده است. این تعریفی است که نمی‌تواند موافقان امکان دوراهی اخلاقی را راضی کند یا حداقل، مخالفان امکان تحقق دوراهی اخلاقی با آن مخالف نیستند (۱۰).

بنابراین، ارتکاب خلاف اخلاق در دو صورت محتمل‌تر به نظر می‌رسد: نخست آن‌که دلایل انجام تکالیف را سنجش ناپذیر و غیرقابل مقایسه بدانیم، دیگر آن‌که به دلایل مندرج در تکالیف توجه نداشته باشیم و بر «بایدها» تأکید ورزیم.

تعریف دو وجهی (مرکب از بایدها و نبایدها)

مطابق تعریف ابتدایی که از دوراهی اخلاقی صورت گرفت، دوراهی اخلاقی وضعیتی است که در آن عامل مکلف به انجام دو تکلیف است که انجام هر دو مقدور نیست. ممکن است کسی بگوید این تعریف تنها مبین تکالیف ایجابی عامل، یعنی آن‌چه باید انجام شود، است و نسبت به آن‌چه نباید انجام شود ساکت است، لذا مستلزم خلاف‌گریزناپذیر نیست و از این بابت تعریف ناقص است. اما این برداشت درستی نیست، زیرا در هر صورت او از انجام یکی از وظایف قاصر است. با این وصف برای رفع این نقیصه‌ی احتمالی، برخی از فیلسوفان اخلاق با افزودن قیدی، به تکمیل

¹ Obligation dilemma

² Prohibition dilemma

³ Quasi- obligation dilemma

اعمال موجه و ممکن، ممنوع و محرم است. در این وضع، گرچه عامل نباید هیچ یک از اطراف ممکنه را مرتکب شود ولی خود را ناچار به ارتکاب یکی می‌بیند. مطابق این تعریف عامل هر یک از گزینه‌های ممکن را انجام دهد کاری خلاف و ممنوع را مرتکب شده است. آنچه William Styron ذکر کرده و به انتخاب سوفیا «Sophia's choice» معروف شده از این قسم است. سوفیا و دو فرزندش در کمپ نازی‌ها گرفتارند، یک نگهبان جلوی سوفیا را می‌گیرد و به او می‌گوید: «یکی از فرزندان مجاز است که زنده بماند و دیگری کشته خواهد شد»، اما این سوفیا است که باید انتخاب کند کدام فرزندش کشته شود، نگهبان با افزودن شرطی انتخاب را برای سوفیا مشکل‌تر می‌سازد، اگر او هیچ یک از فرزندان را انتخاب نکند هر دو کشته خواهند شد، با افزوده شدن این شرط، او دلیل اخلاقی قوی و الزام آوری برای نجات یکی از دو فرزند دختر یا پسرش دارد، اما ظاهراً نجات هر یک از فرزندان در نظر او هم سنگ و متساوی الاطراف «symmetrical» است و هر کدام را انتخاب کند به مرگ دیگری فرمان داده است (۲۱) او نه می‌تواند پیشنهاد اول را بپذیرد و جواز کشته شدن یک فرزندش را بدهد و نه پیشنهاد دوم را که کشته شدن هر دو فرزند است.

آنچه سارتر تقریباً بیست و چهار قرن بعد از سقراط ذکر کرد نیز به این صورت قابل تحویل است، او وضعیت مرد جوانی را ذکر می‌نماید که در فرانسه‌ی اشغال شده، میان این‌که به مادر بیوه و بیمار خویش وفادار بماند یا با به پیوستن به ارتش آزادی‌بخش فرانسه، هم انتقام برادرش را از متجاوزان بگیرد و هم به کشورش خدمت کند، مردد مانده بود او خودش را میان دو تکلیف می‌بیند که در این مورد خاص با هم معارضند، و نمی‌تواند هر دو را محترم بدارد (۲۲). اگر تکلیف این دانشجو را به صورت نهی‌ای یا منعی برگردانیم او «نباید» مادرش را تنها بگذارد و «نباید» از جنگ دوریگزیند.

ظاهراً این تعریف قید دوم در تعریف تعارض اخلاقی یعنی گریزناپذیری از تخلف اخلاقی را تأمین می‌کند و به

وضوح قید نخست را نقض نمی‌کند.

نتیجه‌گیری

۱. «تعارض» علاوه بر فلسفه‌ی اخلاق، مسأله‌ی مشترک علمی مانند اصول فقه، مدیریت، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی است.
۲. تعارضات اخلاقی (MC) در دو سطح ارزش داوری و عمل به مسؤولیت‌های اخلاقی پدید می‌آید.
۳. تعارض در مقام ارزش داوری و تشخیص تکالیف اخلاقی به عوامل گوناگونی بستگی دارد، از جمله:
 - خود موضوع یا رفتار چندضلعی و چندوجهی باشد و مشمول عناوین متعدد اخلاقی شود.
 - آثار و پیامدهایش، متعدد و چندسویه باشد و مشمول احکام مختلف شود.
 - داوری بر اساس نظام‌های اخلاقی متفاوتی صورت گیرد.
 - داوری بر اساس تقابل دو روی‌آورد و وظیفه‌گرایانه و غایت‌گرایانه صورت گیرد.
۴. تعارض در مقام عمل به مسؤولیت‌ها و تکالیف اخلاقی (MC) به معنای تزام و وظایف یک یا چند عامل با یکدیگر است که از نظام‌های ارزشی و اخلاقی متفاوتی تبعیت می‌نمایند و انجام تکلیف از سوی هر طرف مستلزم ترک تکلیف از طرف دیگر است (interpersonal conflict).
۵. تعارض اخلاقی (MD) در مقام عمل به مسؤولیت‌ها و تکالیف اخلاقی برای یک عامل هنگامی پیش می‌آید که انجام یک تکلیف مستلزم ترک تکلیف دیگر باشد و ارتکاب خلاف اخلاق گریزناپذیر باشد.
۶. تحلیل مفهوم «باید» نشان می‌دهد: اولاً، دلیل کافی و موجه بر جواز مأموریه وجود دارد. ثانیاً، انجام هر کار دیگری که منافی و مناقض آن باشد ناموجه و ممنوع است.

منابع

- 1- Lemmon EJ. Moral dilemmas. *Philos Rev* 1962; 71(2): 139-58.
 - 2- Williams B. Consistency and realism. *Proceedings of the Aristotelian Society* 1966; London, England; Supp 40: 1-22.
 - 3- Marcus R. Moral dilemmas and consistency. *J Philos* 1980; 77(3): 121-36.
 - 4- Day J. More on moral dilemmas. *Philos Rev* 1992; 67(261): 399-406.
 - 5- Mc Connell TC. Moral dilemmas and requiring the impossible. *Philos Stud* 1976; 29(6): 409-13.
 - 6- Conee E. Against moral dilemmas. *Philos Rev* 1982; 91(1): 87-97.
 - 7- Conee E. Why moral dilemmas are impossible. *Am Philos Q* 1989; 26(2): 133-41.
 - 8- Roger T. Moral conflict. *Mind* 1971; 70: 42-55.
 - 9- Donagan A. Moral dilemmas. *Genuine and Spurious: a comparative anatomy*. In: Mason H. *Moral Dilemmas and Moral Theory*. New York: Oxford University Press; 1996; p.11-22.
 - 10- De Haan J. The definition of moral dilemmas: a logical problem. *Ethical Theory Moral Pract* 2001; 4(3): 267-84.
 - ۱۱- دواچی، ابراهیمی، طیبانی س. روان‌شناسی عمومی، چاپ دوم. تهران: شهر آب؛ ۱۳۷۳، ص ۲۱۱-۴۵.
 - ۱۲- کوئن ب. درآمدی بر جامعه‌شناسی. ترجمه‌ی ثلاثی م، چاپ سوم. تهران: توتیا؛ ۱۳۷۶، ص ۶۲-۱۴۸.
 - ۱۳- سروش ع. صراط‌های مستقیم، چاپ چهارم. تهران: صراط؛ ۱۳۷۸، ص ۴۳.
 - ۱۴- هولمز ر. مبانی فلسفه‌ی اخلاق، چاپ سوم. ترجمه‌ی ی علیا م. تهران: ققنوس؛ ۱۳۸۵، ص ۳۹.
 - ۱۵- قراملکی ا. اخلاق حرفه‌ای، چاپ دوم. قم: مجنون؛ ۱۳۸۳، ص ۲۸۶ به بعد.
۷. اگر مفهوم «الزام» متضمن مفهوم توجیه و جواز باشد دو گونه تعریف از دوراهی اخلاقی (MD) می‌توان داشت:
- تعریف بر حسب باید (تعارض تکالیف)
 - تعریف بر حسب دلیل (تعارض دلایل و ارزش‌های توجیه‌کننده‌ی تکالیف)
۸. قید «بلا تکلیفی» نشانه‌ی بارز تعارض اخلاقی در سطح تشخیص و ارزش‌دواری است. و قید «گریزناپذیری از تخلف اخلاقی» رکن و مقوم تعریف دوراهه‌های اخلاقی (M.D) در مقام عمل به تکالیف اخلاقی است.
۹. گریزناپذیری تخلف اخلاقی در صورتی است که در تعریف دوراهی اخلاقی تأکید بر «باید» باشد یا دلایل توجیه‌کننده‌ی تکالیف، سنجش‌ناپذیر و غیرقابل مقایسه باشند.
۱۰. حامیان امکان تحقق مفهومی دوراهی اخلاقی (MD)، در واکنش به استدلال‌های منطق تکلیف، برای تأمین قیود مندرج در آن، به‌ویژه قید «باید» و «خلاف گریزناپذیر» به اصلاح تعریف طبیعی از تعارض اخلاقی گراییده‌اند و تعریف انفصالی، دوجهی و ناظر به منع از دوراهی اخلاقی به‌دست داده‌اند.

تشکر و قدردانی

بدین‌وسیله از راهنمایی آقای دکتر محمدرضا رضوان‌طلب و مشاوره‌ی آقایان دکتر هادی صادقی و دکتر حمید شهبازی تشکر می‌نمایم؛ هم‌چنین، از انتقادهای سازنده‌ی آقای دکتر عبدالرسول کشفی و مساعدت ایشان در تهیه کتب و مقالات خارجی این مقاله کمال امتنان را دارم.

- ۱۶- خوانساری م. منطق صوری. تهران: آگاه؛ ۱۳۸۱، ص ۳۴۵.
- 19- Vallentyne P. Two types of moral dilemmas. *Erkenntnis* 1989; 30(3): 301-18.
- 20- Greenspan PS. *Practical Guilt: Moral Dilemma, Emotions, and Social Norms*. New York: Oxford University Press; 1995, p.38-44.
- 21- Styron W. *Sophie's Choice*. New York: Bantam; 1980.
- 17- McConnell T. Moral Dilemmas. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Zalta EN (ed). 2002.
- 18- Dancy J. *Moral Reasons*. Oxford: Blackwell; 1993, p.111-7.
- ۲۲- مک نائن د. نگاه اخلاقی، ترجمه‌ی میان‌داری ح. تهران: سمت؛ ۱۳۸۳، ص ۲۷۴.

Archive of SID

جایگاه حیوانات در سیر تاریخی اخلاق و فلسفه در غرب

شیما بهنام منش^{۱*}، رضا عمانی سامانی^۲

مقاله‌ی مروری

چکیده

اساساً وقتی سخن از ارزش و جایگاه اخلاقی می‌شود، فرض بر این است که انسان عضو بی‌رقیب جامعه‌ی اخلاقی (moral community) محسوب شده و به تبع آن، بهره‌مند از پاره‌ای امتیازات و در عین حال ملزم به رعایت و انجام برخی امور نسبت به خود و هم نوع خود.

از جمله مسائلی که به‌ویژه از سه دهه‌ی گذشته تا کنون در عرصه‌ی اخلاق بحث برانگیز بوده، این است که مرز و بوم جامعه‌ی اخلاقی در حال گسترش است. اگر زمانی نظر غالب این بود که انسان، تنها عضو مطلق این نهاد است، امروزه رشته‌های جدید اخلاق هم چون اخلاق حیوانات، سعی در رد این سنت دیر پا داشته و دیگر انسان و موضوعات مرتبط به او به تنهایی مطرح نبوده و حیوانات نیز به‌عنوان عضو جامعه‌ی اخلاقی حضور دارند.

روش مطالعه به‌صورت تحلیلی و توصیفی (اسنادی کتابخانه‌ای) بوده است و سعی شده تا با مطالعه‌ی مقالات فلسفی گوناگون در زمینه‌ی اخلاق حیوانات و بررسی کدهای رفتاری مختص اخلاق حیوانات، بتوان آشکار نمود که جایگاه حیوانات در عرصه‌ی اخلاق در کجا قرار داشته و بر اساس چه ملاکی می‌توان آن‌ها را مشمول ملاحظات اخلاقی به‌حساب آورد.

از آن‌جا که حیوانات ذی ادراک شناخته شده‌اند و قابلیت درک تجارب مثبت و منفی را دارند، امروزه به‌عنوان ساکنان سرزمین اخلاق به رسمیت شناخته شده‌اند و انسان نسبت به کیفیت و دامنه‌ی رفتار خویش در برابر آنان مسؤول است.

واژگان کلیدی: انسان محور، دارای ادراک، رفاه حیوانات، حقوق حیوانات

^۱ کارشناس ارشد حقوق محیط زیست، گروه اپیدمیولوژی و سلامت باروری، مرکز تحقیقات اپیدمیولوژی و سلامت باروری، جهاد دانشگاهی، پژوهشگاه رویان

^۲ دانشجوی PhD اخلاق پزشکی، مرکز تحقیقات اخلاق و تاریخ پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی تهران

* **نشانی:** بزرگراه رسالت، میدان بنی هاشم، خیابان حافظ شرقی، کدپستی ۱۶۶۵۶۵۹۹۱۱، تلفن: ۲۲۳۳۹۹۲۹

مقدمه

الف) بررسی عقاید فلاسفه نسبت به حیوانات

نگاهی اجمالی و مختصر به سیر زندگی انسان، ما را به این نتیجه می‌رساند که از ابتدای آفرینش، حیوانات همواره در کنار انسان و به‌عنوان جزئی از زندگی او حضور داشته‌اند. این همسایگی باعث شده است که در هر عصر و دوره‌ای دیدگاه‌های متفاوت اخلاقی نسبت به حیوانات و جایگاه آنان در برابر انسان مطرح شود.

در فلسفه یونان باستان، در زمینه‌ی مباحث اخلاقی مربوط به حیوانات به‌غیر از فیثاغورث که به‌عنوان نخستین فیلسوف مدافع حقوق حیوانات، قائل به جان‌گرایی^۱ بود^۲ و کشتن و خوردن حیوانات را همانند هم‌نوع خواری عملی زشت و وحشیانه می‌دانست، تقریباً اکثر فلاسفه، روند فکری متفاوتی را در پیش گرفته‌اند (۱).

ارسطو^۳ به سلسله مراتبی طبیعی^۴ تحت عنوان نردبام طبیعت^۵ در میان موجودات زنده که بر مبنای توانایی‌ها و قابلیت‌های آن‌ها طبقه‌بندی نموده بود اعتقاد داشت. از دید او اگرچه هر سه دسته‌ی گیاهان، حیوانات و انسان‌ها قادر به رشد هستند ولی از میان آن‌ها تنها دو دسته‌ی آخر - حیوان و انسان - قادر به درک و تجربه‌ی پاره‌ای از امور هستند. بر اساس این محرومیت، گیاهان تنها به‌دلیل داشتن روح نباتی که مقتضای آن صرف تحرک و رشد است، در جایگاهی پایین‌تر از حیوان و انسان و به‌عنوان ابزاری برای زیست بهتر آنان تلقی شده‌اند (۲).

به همین سیاق، با مقایسه‌ی بین انسان و حیوان، انسان از دید وی بالاتر و برتر از حیوان تلقی شده است. چراکه

حیوانات فقط دارای روح نباتی و احساسی هستند که رشد و تحرک آنان را میسر ساخته و باعث می‌شود که آن‌ها جهان اطرافشان را درک و احساس نمایند، اما از ویژگی عقلانیت بی‌بهره بوده و تنها براساس غریزه‌ی صرف عمل می‌کنند.

در نتیجه، در نظام فکری ارسطو تنها انسان با بهره‌گیری از عقلانیت در بالای این سلسله مراتب طبیعی قرار داشته و دیگر موجودات به‌عنوان ابزاری برای او تلقی می‌شوند که هیچ‌گونه اصل و قاعده‌ای نیز برای برخورد و استفاده از آن‌ها وجود ندارد.

پس از ارسطو، چون جریان فکری غالب بر کلیسای کاتولیک تحت تأثیر افکار وی نظم و وضوح یافته بود، آگوستین و Thomas Aquinas اعلام داشتند که تنها موجودات عقلانی، قابلیت تصمیم‌گیری درباره‌ی اعمالشان را دارند و فقط این افراد درحیطه‌ی اخلاق مطرح بوده و هدایت و نگهداری موجوداتی که فاقد این امکان هستند، با صاحبان این امتیاز خواهد بود. در نتیجه، چون انسان تنها موجود صاحب عقل است، از این‌رو، اختیاردار و مالک مطلق بوده و سایر موجودات در حکم وسیله‌ای صرف بدون وجود هیچ‌گونه تعهد و وظیفه برای مرتفع ساختن نیازهای وی خواهند بود (۳).

Rene Descartes^۶ پدر فلسفه‌ی نوین، فیلسوف دیگری است که علاوه بر مستحکم ساختن عقاید پیشینیان در این زمینه، سایه‌ی تسلط و نفوذ آثارش بر کل سیستم فکری قرن هفدهم نیز کاملاً مشهود است. وی با مطرح کردن جمله‌ی تأثیر گذار «می‌اندیشم پس هستم» از جمله معتقدان به ثنویت^۷ بوده و با استفاده از همین باور، حیوانات را از قلمرو اخلاق خارج می‌کند.

وی در اثر خود با عنوان گفتار در روش^۸ بیان نمود، به‌وسیله‌ی استفاده کامل و پیشرفته‌ی انسان از زبان، می‌توان

^۱ Animism

^۲ اعتقاد به این‌که روح اساس زندگی است و تمامی موجودات طبیعی دارای روح می‌باشند.

^۳ Aristotle

^۴ Great chain of being

^۵ Scale nature

^۶ (1596-1650)

^۷ Dualism

^۸ Discourse on methods

دیگر با قاطعیت می‌گوید، تنها آدمی است که با بهره‌گیری از اراده‌ی منبعث از عقل قادر به کنترل و انتخاب نوع و کیفیت اعمال خویش است. در حالی که حیوان تنها با اتکا بر غریزه‌ی خود عمل می‌کند (۸).

کانت قاطعانه انسان را به‌عنوان تنها فاعل مطلق که می‌تواند نسبت به هم‌نوع خویش دارای وظایف مستقیم اخلاقی باشد معرفی می‌کند و این‌گونه نتیجه می‌گیرد که چون حیوانات فاعل اخلاقی قلمداد نمی‌شوند، بنابراین، مشمول توجهات مستقیم اخلاقی نیز نمی‌گردند. با این‌حال، او درباره‌ی کیفیت رفتار با حیوانات، به‌گونه‌ای توجهات غیرمستقیم اخلاقی اشاره کرده و بر این باور است که حیوانات اگر چه خود فی‌نفسه غایت محسوب نمی‌گردند، چون کیفیت رفتار با آنان بر چگونگی رفتار انسان‌ها با یکدیگر - که خود غایت هستند - به‌صورت غیرمستقیم تأثیر می‌گذارد، بهتر است انسان برخوردی خوب با حیوانات را در پیش گیرد تا بتواند با هم‌نوع خویش نیز به نیکی رفتار نماید (۹).

از این‌رو، این‌گونه استنباط می‌گردد که توجه و تأکید فلاسفه‌ی مختلف همواره معطوف به انسان بوده و علت آن نیز اگرچه به بیان‌های مختلف در متمتع بودن از روح یا زبان یا اراده متبلور شده است، اما همگی آن‌ها به امری مشترک که همان عقلانیت است، اشاره دارند.

برآیند حاصل از این توجهات، به دیدگاهی به‌نام گونه‌گرایی^۴ منتج شده است. این اصطلاح که در سال ۱۹۷۰ توسط Richard D. Ryder ابداع شده است، بر این نکته اشاره دارد که یک‌گونه و یا جاندار خاص به‌دلیل داشتن برخی امتیازات و ویژگی‌ها بر سایر گونه‌ها ارجحیت و غلبه می‌یابد. از این‌رو، انسان به‌دلیل داشتن عقل و توان تفکر، متمایز و بالاتر از حیوانات تلقی شده و تمامی توجهات اخلاقی معطوف به اوست (۱۰).

در نتیجه، به موجب این استدلال‌ات گونه‌ی غالب همواره

استنباط نمود که او دارای قوای ذهنی‌ای است که با استفاده‌ی از آن می‌تواند ارتباط زبانی برقرار کند و به تبع آن دارای روح نیز باشد (۴). از دید او اگر چه حیوانات نیز دارای قابلیت‌های زبانی هستند، اما این دارایی تنها بعد مکانیکی صرف داشته و در حد واکنش به سایق‌ها و محرکات جهان اطرافشان باقی مانده و عاری از توانایی‌های آفرینشی و خلاقانه‌ای است که در سیستم زبانی انسان وجود دارد. بنابراین، در دید وی رفتارهای مشاهده شده در تمام موجودات غیر انسانی می‌تواند بدون هیچ‌گونه رد پایی از ذهن و آگاهی توضیح داده شود (۵).

وی در ادامه بر این نکته تأکید دارد که اگرچه انسان و حیوان در پاره‌ای از جهات دارای مشابهت‌هایی با یکدیگر بوده و به بیان خاص او هر دو دارای بعدی که وی آن را ماشین‌های خودکار^۱ نام‌گذاری کرده است می‌باشند، اما انسان به دلیل داشتن سیستم زبانی کامل که نتیجه‌ی بهره‌وری از عقل و به تبع آن روح است، علاوه بر این بعد مادی، دارای بعد روحانی و معنوی است. همین خصیصه است باعث تمایز انسان از حیوان شده و او را از این‌که مجموعه‌ای منسجم از ارگان و اندام و در حد یک ماشین محسوب گردد رهایی می‌بخشد (۶).

پس از وی کانت^۲ همان مسیر را با روشی جدید ادامه داده و پایگاه انسان در قلمرو اخلاق را به تثبیت رساند. جوهره‌ی عقاید این فیلسوف، حاکی از آن است که در ارزیابی و قضاوت‌های اخلاقی اعمال و رفتار، خودآیینی^۳ خصیصه‌ای حیاتی است که بر شالوده‌ی اراده بنا می‌شود. بر این اساس، تنها موجودات ذی اراده، جایگاه و ارزش اخلاقی داشته یا به بیان دقیق‌تر غایت محسوب می‌شوند (۷).

وی در آثار خود از سویی به‌وجود برخی مشابهت‌ها و تمایلات مشترک - که انگیزه و نیروی محرکه‌ی انجام و یا عدم انجام امری محسوب می‌شوند - اشاره کرده و از سوی

^۱ Automata

^۲ Immanuel Kant (1724-1804)

^۳ Autonomy

^۴ Speciesism

به علاوه این که هم چون کانت او نیز بر این عقیده است که رفتارهای خشن انسان و به ویژه کودکان با حیوانات، آن‌ها را نسبت به سایر هم‌نوعان خود نیز غیرمنعطف می‌سازد (۱۳).

پس از وی Rousseau^۴، که از مدافعان گیاه‌خواری محسوب می‌شده است، بر این عقیده بود که رفتارهای اخلاقی انسان در ابتدا، بر مبنای احساس و همدردی هدایت می‌شود و حیوانات اگرچه فاقد نیروی تعقل و آگاهی هستند، ولیکن در زمینه‌ی ظرفیت‌ها و قابلیت‌های احساسی تا حد بسیاری مشابه انسان هستند. از این رو، انسان نسبت به آن‌ها دارای وظایفی است که حداقل حکایت از آن دارد که نباید با آنان بد رفتاری کرد.

او در اثر خود به نام گفتار در باب نابرابری^۵ اظهار نموده است، اگرچه هنوز انسان به عنوان تنها موجود، قادر به تعقل و انتخاب اعمال خود در سطوح فردی و جمعی شناخته می‌شود و قابلیت به کمال رساندن و هدایت خود را داراست، حیوانات نیز دارای درجه‌ی خاصی از توانایی اندیشیدن هستند (۱۴).

بنابراین، همان‌گونه که مشاهده می‌شود، تقریباً از اواخر قرن هفدهم و هجدهم، عاملی ظهور نمود که توانست تا حدی از انحصار و اطلاق عقلانیت بکاهد. این رقیب نوظهور که ادراک^۶ نامیده می‌شود، به مدد ساختار فکری و فلسفی Jeremy Bentham^۷ به نحوی چشمگیر در عالم فلسفه و اخلاق مطرح شد.

وی به عنوان پدر مکتب سودانگاری، بر این عقیده بود که آنچه می‌بایست معیار و ملاک چگونگی برخورد ما با دیگران باشد، توانایی درک و حس درد و لذت و به طور کلی هرگونه تجربه‌ی مثبت و یا منفی و نه صرف عقلانی بودن است که در زمینه‌ی حیوانات نیز صادق است. به این معنی که آن‌ها نیز قادر به احساس درد و لذت هستند (۱۵).

انسان بوده و همین نکته سبب شده است که قلمرو اخلاق در اکثر موارد محدود و منحصر به انسان و جهان وی باشد. این دیدگاه که نظریه‌ی غالب در عرصه‌ی اخلاق سنتی است و بر اکثر مکاتب فلسفی تأثیری چشمگیر داشته، تحت عنوان رویکرد انسان‌محور^۱ نام‌گذاری شده است (۱۱).

جوهره‌ی این دیدگاه اذعان می‌دارد که انسان در مقایسه با سایر مخلوقات دارای ارزش ذاتی برجسته و منحصر به فردی است که گذشته از متمایز ساختن وی، او را در کانون جهان و محاط بر سایر مخلوقات قرار می‌دهد. نوعی برتری و قیمومت مآبی که کل خلقت را در دستان انسان قرارداده و به موجب آن هر جاندار و یا قسمتی از طبیعت که توان سودرسانی به او را دارا باشد، می‌تواند به عنوان منبع و وسیله‌ی مرتفع ساختن نیازهای او به کار رود، بدون آن‌که هیچ‌گونه پاسخ‌گویی درباره‌ی کیفیت و کمیت استفاده‌اش از آن‌ها مطرح نباشد. به دیگر سخن، بر اساس این دیدگاه، تمامی اجزای طبیعت (اکوسیستم، گیاهان، جانوران) دارای ارزشی مبتنی بر تقاضا هستند و تنها در زمانی که نوع انسان به آن‌ها نیاز دارد ارزشمند محسوب می‌شوند. همان‌گونه که آشکار است، حاصل این طرز تلقی چیزی جز گسترش نگرش ابزارانگارانه نسبت به موجودات غیر انسان و جهان نخواهد بود (۱۲).

با وجود تسلط چشمگیر این نگرش بر عالم فلسفه و اخلاق، دیدگاه‌های دیگری نیز توسط برخی فلاسفه بیان شده که دارای ماهیتی متفاوت هستند. برای نمونه، John Locke فیلسوف تجربه‌گرای انگلیسی، در اثر خود به نام اندیشه‌هایی درباره‌ی آموزش و پرورش^۲ (۱۶۹۳) اظهار نمود، حیوانات اگرچه فاقد عقلانیت^۳ هستند، ولی در عین حال قادر به حس و درک جهان پیرامون خود بوده و دارای درکی از اموری مثبت و منفی هستند. از این رو، خشونت و اعمال رفتارهای غیراخلاقی غیر ضروری نسبت به آن‌ها توجیه اخلاقی ندارد.

^۴ Jean-Jacques rousseau (1712-1778)

^۵ Discourse on inequality

^۶ Sentiency

^۷ (1748-1832)

^۱ Anthropocentrism

^۲ Some thoughts concerning education

^۳ Rationality

آمریکا در سال ۱۸۶۶ شد.^۴

ب) بررسی مکاتب اخلاق حیوانات

با ادامه‌ی فعالیت‌های حامیان اخلاق حیوانات در دهه‌ی ۱۹۷۰ فلاسفه‌ای هم‌چون Peter Singer و Tom Regan این حرکت را به اوج خود رساندند تا آن‌جا که امروزه حیوانات از طریق دو مکتب رفاه حیوانات^۵ و حقوق حیوانات^۶ در عرصه‌ی اخلاق مطرح و دارای ارزش اخلاقی محسوب می‌گردند (۱۹).

در مکتب حقوق حیوانات، تفاوتی میان انسان و حیوان وجود نداشته و این گونه اعلام شده است که این تفاوت‌ها تنها برای توجیه سوءاستفاده‌ی انسان از حیوانات خلق شده است. در این راستا، با تکیه بر ارزش ذاتی حیوانات به مثابه‌ی فرد، بر این دیدگاه تأکید شده است که حیوانات باید فی‌نفسه و صرف‌نظر از فواید مستقیم و غیر مستقیم‌شان برای انسان دارای ارزش ذاتی بوده و همانند انسان مورد توجه ملاحظات اخلاقی قرار گیرند. در نتیجه، هدف و غایت نهایی این نظام فلسفی به‌طور کلی، نفی و ممنوع ساختن هرگونه استفاده از حیوانات دانسته است (۲۰).

Tom Regan از جمله فیلسوفان مطرح این مکتب معتقد است، پستانداران بالغ و طبیعی نه تنها دارای احساس هستند، بلکه دارای ظرفیت‌های روحی از قبیل احساسات، حافظه، میل، اعمال عمدی و تا درجاتی خودآگاهی هستند. در نتیجه، از دید او موجوداتی که مالک این ظرفیت‌ها باشند فاعل اخلاقی بوده و به تبع آن دارای ارزش ذاتی فراتر از ارزشی که دیگران برای آن‌ها قائلند، هستند (۲۱).

وی در اثر خود تحت عنوان دفاع از حقوق حیوان^۷، آن‌ها را به‌عنوان دارندگان حقوق اخلاقی تصور کرده و ملاک اساسی در توجهات اخلاقی را بر این مبنا قرار داده که هر موجود جاندار، دارای نوع و شیوه‌ای از زندگی است که

او در تکمیل نظر خود در کتابی با عنوان درآمدی بر اصول اخلاق و قانون‌گذاری^۱ (۱۷۸۹) اعلام داشت، تنها ظرفیتی که در هنگام اعطای حقوق اخلاقی باید ملاک قرار گیرد، قابلیت درد کشیدن و احساس کردن لذت است و یک عمل تنها زمانی صحیح است که حداکثر میزان لذت و خیر را برای بیش‌ترین افراد تولید نماید. برای تصمیم‌گیری در مورد این‌که آیا عملی این قابلیت را دارد یا خیر، باید تمامی موجوداتی که قابلیت درد و لذت را دارند از جمله حیوانات مد نظر قرار گیرند (۱۶). از این‌رو، وی به صراحت عنوان نمود، مسأله این نیست که آیا حیوانات قابلیت تعقل و یا سخن گفتن دارند یا خیر، بلکه مهم اندیشیدن به این موضوع است که آیا آن‌ها می‌توانند رنج بکشند و یا لذت ببرند یا خیر؟ (۱۷)

پس از وی Arthur Schopenhauer^۲ اعلام داشت، ایده‌ی این که اعمال خشونت نسبت به حیوانات تنها به صرف آن‌که منتج به بروز رفتار خشن میان انسان‌ها می‌شود از منظر اخلاقی ناپسند است، استدلالی بی‌اساس است. در این زمینه، وی نظام اخلاقی کانت را مورد انتقاد قرار داده و اعلام نمود، با وجود فقدان استعداد ذهنی در فکر کردن و تعقل، حیوانات دارای همان ذات و هستی هستند که انسان متمتع از آن است. از این‌رو، مستثنی کردن آنان از ملاحظات اخلاقی فاقد توجیه است (۱۸).

با استحکام یافتن نسبی ذی ادراک بودن در کنار عقلانیت به مدد آثار فیلسوفانی چون Rousseau، Locke، Bentham و... این ایده بر ذهن عامه‌ی مردم و دیگر اقشار جامعه اثر گذاشت و باعث ایجاد اولین سازمان رفاه حیوانات با نام جامعه‌ی جلوگیری از اعمال خشونت نسبت به حیوانات^۳ در انگلیس و متعاقب آن، جامعه‌ی آمریکایی جلوگیری از خشونت نسبت به حیوانات در ایالت نیویورک

^۴ American society for the prevention of cruelty to animals

^۵ Animal welfare

^۶ Animal right

^۷ The case for animals

^۱ Introduction to the principles of Moral and legislation
^۲ 1788-1860

^۳ Royal society for the prevention of cruelty to animals, animals, www.rspca.org.uk

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب ذکر شده این‌گونه استنباط می‌شود که از استحکام نظام فکری انسان‌محور کاسته شده و در کنار فاکتور عقلانیت که از جمله معیارهای اساسی در تعیین جایگاه اخلاقی موجودات به حساب می‌آید، امروزه معیار ذی ادراک بودن نیز طرح شده است.

از این‌رو، بر اساس این ملاک اگر چه حیوانات نمی‌توانند به دلیل فقدان فاکتور عقلانیت به‌عنوان فاعل اخلاقی^۲ تلقی شوند، لکن به دلیل قابلیت درک تجارب مثبت و منفی، به‌عنوان موضوع اخلاق^۳ و در نتیجه عضو جامعه‌ی اخلاق که باید مشمول ملاحظات اخلاقی قرار گیرند، شناخته می‌شوند.

در نتیجه، دیگر انسان در برابر حیوان مصونیت اخلاقی محض نداشته و ناگزیر است در تمامی ابعاد زندگی که در تماس با آن‌ها قرار می‌گیرد مراقب کیفیت رفتاری خود با آنان بوده و اصول خاصی را در زمینه‌ی تأمین رفاه آنان رعایت نماید. بدین صورت که انسان از نظر اخلاقی تنها در صورت ضرورت و برای رفع نیازهای اساسی خویش و ضمن رعایت اصول خاصی حق استفاده از حیوانات را خواهد داشت. از این‌رو، به‌طور کلی اخلاق حیوانات این نتیجه را به‌دنبال داشته که بر استفاده‌ی مطلق و بی‌قاعده‌ی انسان از حیوان استثنائات و اصولی را وارد ساخته است. به همین دلیل در حال حاضر علاوه بر نوع انسان، حیوان نیز مشمول توجهات و قواعد اخلاقی قرار داشته و انسان مسؤولیت مستقیم نسبت به اعمال و رفتار خویش در برابر حیوان دارد.

صرف‌نظر از ارزشمند بودنش برای دیگران برای خود او نیز حائز اهمیت است. در نتیجه، این مکتب هرگونه استفاده از حیوانات را نقض غایت بودن آن‌ها دانسته و آن را رد می‌نماید.

مکتب دیگری که در مقایسه با حقوق حیوانات موجه‌تر و مورد استقبال بیش‌تری واقع شده است، رفاه حیوانات نام دارد که دارای ماهیتی سودانگارانه و تا حدی نتیجه‌محور است. به موجب این نگرش، اگر منافع و نتایج اعمال انسان بر حیوانات بر میزان درد و رنج وارده بر آن‌ها غلبه داشته باشد و آثار زیان آور وارده بر آن‌ها نویدبخش نتایجی مثبت و حیاتی برای زندگی انسان‌ها باشد، در این حالت استفاده کردن آن‌ها از بعد اخلاقی موجه خواهد بود (۲۲).

این دیدگاه با اعلام این‌که هیچ‌گونه بخشی در استفاده کردن حیوان جهت مرتفع ساختن نیازهای ضروری انسانی نیست، سعی در تنظیم دامنه و حدود آن داشته و هدف خود را چهارچوب‌مند ساختن چگونگی این استفاده و محدود ساختن آن به موارد مورد نیاز همراه با حداقل میزان درد و رنج وارده به آنان اعلام نموده است. به‌عبارت دیگر، با تأیید استفاده‌ی انسان از حیوانات در عین حال، بیانگر مسؤولیت مستقیم اخلاقی وی نسبت به آنان نیز است (۲۳).

دستاورد بسیار مهمی که از این مکتب به‌دست آمده این است که مفهوم رفاه حیوانات با تکیه بر ذی‌ادراک بودن حیوانات و اثبات قابلیت‌های آنان در حس تجارب مثبت و منفی، آنان را به‌عنوان موضوع اخلاق در نظر گرفته و یادآور می‌شود که انسان به‌عنوان فاعل اخلاقی باید در تصمیم‌گیری آن قسمت از اعمالش که به حیوانات مربوط می‌شود، آنان را مدنظر داشته باشد. در این زمینه، از جمله مهم‌ترین نتایج این دیدگاه می‌توان به اصول سه‌گانه‌ی جایگزین‌ها^۱ اشاره کرد که در زمینه‌ی انجام اقدامات آزمایشگاهی و پزشکی بر روی حیوانات تدوین شده است.

^۲ Moral agent

^۳ Ethical patient

^۱ 3Rs (Replacement, Reduction, Refinement)

منابع

- Moral intensity and willingness to pay concerning farm animal welfare issues and the implications for agricultural policy. *J Agric Environ Ethics* 2002; 15(2): 187-202.
- 16- Fox M. Animal liberation": a critique. *Ethics* 1978; 88(2): 106-18.
- 17- Albright KM. The extension of legal rights to animals under a caring ethic: an ecofeminist exploration of Steven Wise's rattling the cage. *Nat Resour J* 2002; 42(1): 37-915.
- 18- Köster V. The assessment of animal welfare in tropical livestock production: ethical and scientific issues. Berlin. Humboldt University of Berlin; 2005.
- 19- Sumner LW. Animal welfare and animal rights. *J Med Philos* 1988; 13(2): 159-75.
- 20- Anonymous. Animal Rights vs Animal Welfare. Carolina: North Carolina Responsible Animal Owners Alliance. http://www.ncraoa.com/AR_vs_AW.htm (accessed on 2009).
- ۲۱- آن وارن م. نقدی بر نظریه حقوق حیوانات ریگان. تهران: نشر چشمه; ۱۳۸۷
- 22- Francione GL. Animal welfare and the moral value of non-human animals. *Law Cult Humanit* 2009; 6(1): 1-13.
- 23- Atwood Lawrence E. Conflicting ideologies: views on animal rights advocates and their opponents. *Soc Anim* 1994; 2(2): 175-90.
- 1- Jason CH. Animals, agency, and class: writing the history of animals from below. *Hum Ecol Rev* 2007; 14(1): 101-12.
- 2- Grene DJ. *The Philosophy of Biology: An Episodic History*, 1st edition. Cambridge: Cambridge University Press; 2004.
- 3- Preece R, Fraser D. The status of animals in biblical and Christian thought: a study in colliding values. *Soc Anim* 2000; 8(1): 245-63.
- 4- Bennett J. *Discourse on the Method of Rightly Conducting One's Reason and of Seeking Truth in the Science*, 1st edition. Oxford: Oxford University Press; 2001.
- 5- Armstrong S, Botzler RG. *Environmental Ethics: Divergence and Convergence*, 3rd edition. New York: McGraw-Hill; 2003.
- 6- Capizzi JE. Consciousness in human and nonhuman animals. *Natl Cathol Bioeth Q* 2008; 8(1): 32-42.
- 7- Skidmore J. Duties to animals: the failure of Kant's moral theory. *J Value Inq* 2001; 35(4): 541-59.
- 8- Singer P, Kuhse H. *Bioethics: An Anthology*, 1st edition. Birmingham: Wiley- Blackwell; 1999.
- 9- Bustos K. Defending a Kantian conception of duties to self and others. *J Value Inq* 2008; 42(2): 241-54.
- 10- Szttybel D. The rights of animal persons. *Anim Liber Philos Polic J* 2006; 4(1): 1-12.
- 11- Skirbekk G. Discourse-Ethical Gradualism: Beyond Anthropocentrism and Biocentrism? <http://folk.uib.no/hsvgs/artiklar/china5.pdf> (accessed on 2010)
- 12- West C. Economics and ethics in the genetic engineering of animals. *Harv J Law Technol* 2006; 19(2): 428.
- 13- Hodges C. The Link Between Animal Cruelty and Violence towards People. http://www.cynthiahodges.com/animals/pages/animal_human_violence.pdf. (accessed on 2011)
- 14- Wolloch N. Rousseau and the love of animals. *Philos Literature* 2008; 32(2): 293-302.
- 15- Benett RM, Anderson J, Blaney RJP.